

فلسفه در خدمت گفت و گو

نمونه‌ای از گفت و گوی مسلمانان و مسیحیان در قرون وسطی

مهدی امین رضوی

استاد فلسفه و دین در کالج واشنگتن

مترجم: منوچهر دین پرست

کدام دارای مشخصه‌های متفاوتی هستند. در نوشته حاضر، از این دو دوره با عنوان اولیه و متأخر یاد می‌کنیم. دوره اولیه متعلق بود به آباء کلیسا که چارچوب‌های فلسفی و کلامی مسیحیت را پایه‌گذاری کردند. هر یک از نوشته‌های فلسفی شخصیت‌هایی از قبیل آگوستین، بوئتیوس، جان سکوتس، قدیس آنسلم، پیتر آبلار و عده‌ای دیگر، پاسخگوی پرسش‌های ویژه‌ی بودند که از ذات اندیشه این متفکران برآمده بود. البته فلسفه یونان و طرفدارانش در عالم مسیحیت در آنجا و آن زمان حضور داشتند، اما فیلسوفان مسیحی، همان طوری که کارشان نشان می‌دهد، صرفاً مفاهیم خاصی از فیلسوفان یونانی فراگرفته بودند، آن‌هم به منظور ارائه یک دفاع عقلانی از دین.

فلسفه مسیحی اولیه، که تنها متأثر از فلسفه یونانی بوده، با مقولات خاصی سروکار داشته و همه تلاش‌اش این بوده تا برای پرسش‌هایی که دنیای مسیحیت با آن روبه‌رو بوده، راه‌حلی بیابد.

از این منظر، دو تمثیل یونانی و مسیحی وارد گفت و گویی شده بودند که شدیداً برای غنای اندیشه عقلانی مسیحی، سودمند بوده است.

در سمت اسلامی، فیلسوفان مسلمانی از قبیل کنندی و فارابی هم همان الگو را دنبال کردند یعنی عقاید یا نظریات آن‌ها، علایق‌شان، و شروح و تفسیرشان پاسخی بود به فیلسوفان یونانی، مخصوصاً به افلاطون و ارسطو.

هنگامی که فلسفه اسلامی دوران نخست را می‌خوانیم، به‌وضوح درک می‌کنیم که آن‌هم (مثل فلسفه اولیه مسیحی) تنها مجنوب فیلسوفان یونانی بوده است و علایق و دغدغه‌های محوری این‌ها، دقیقاً علایق و دغدغه‌های محوری فیلسوفان مسلمان شده است.

می‌بینیم که در سطح فلسفی، دقیقاً همان نوع از گفت و گو میان مسلمانان و یونانیان هم شکل گرفت، چرا که

همان گونه که در غرب، تکثرگرایی به عنوان یک اصل یا معیار پذیرفته شده است و دهکده جهانی به یک واقعیت تبدیل شده، گفت و گوهای جهانی هم برجستگی خاصی یافته است. گفت و گوهای جهانی که مثل بسیاری از مباحث دیگر، ابتدا در میان اندیشمندان به عنوان یک فعالیت انحصاری دانشگاهی آغاز شده بود، امروزه به کلیساه، جوامع و دیگر نهادهای اجتماعی-سیاسی راه یافته است. به ویژه در ایالات متحده تلاش شده تا برنامه‌های درسی‌ای معرفی شود که نسبت به گرایش‌های فرهنگی و مذهبی اقلیت‌ها، حساس باشد. امروزه امکان گفت و گوی واقعی میان مسلمان و مسیحی را باید مورد تأمل و پرسش قرار داد. آیا جهان اسلام می‌تواند با غرب سکولار وارد گفت و گو شود؟ هرگونه گفت و گو یا گفتگویی نیازمند یک زبان مشترک است، نیازمند یک نگاه جهانی مشترک و برخی توافقاتی ریشه‌ای بر روی اصول بنیادی است که جهان‌بینی بر آن‌ها استوار شده است. دغدغه و هراس همه‌گیر این است که چنین زبان مشترکی میان دنیای اسلام و جهان غرب وجود نداشته باشد.

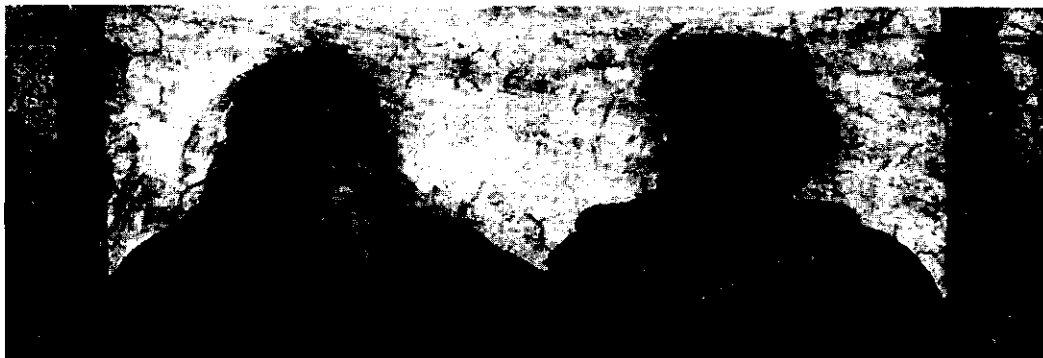
بر این باورم که فعلاً این شرط ضروری برای یک گفت و گوی معنادار میان اسلام سنتی و غرب سکولار وجود ندارد و بنابراین هیچ نوع تلاشی برای انجام آن در این برهه زمانی به موفقیت نمی‌رسد. گاهی اوقات هم این تلاش، صرفاً به صورت دستورالعمل‌های سطحی مثل ده فرمان سوئدلر شکل می‌گیرد.

برای روشن شدن مسئله ابتدا می‌خواهم یک نمونه از گفت و گوی موفق میان مسلمانان و مسیحیان که مبتنی بوده است بر گفت و گوی فلسفی سده‌های میانه بین فلاسفه مسلمان و مسیحی ارائه کنم. سپس نتایج به دست آمده از این نمونه را بر روی تلاش‌های معاصر برای چنین گفت و گوهای جهانی‌ای به کار می‌بندم. هر دانشجوی فلسفه سده‌های میانه می‌تواند دو دوره زمانی متمایز را در تاریخ فلسفه سده‌های میانه ببیند که هر

مسلمانان هم نیاز داشتند تا روش استدلالی فیلسوفان یونانی را برای دفاع عقلانی از اعتقادات مذهبی خود، بیاموزند. دو فرهنگی که عمیقاً با یکدیگر اختلاف داشتند، گفت و گو برای هر دوی آن‌ها ضروری و سودمند بود. ضروری بود زیرا دورنمای یکی از فرهنگ‌ها (فرهنگ یونانی) جذاب و انگیزاننده و سودمند بود چرا که از طریق همین گفت و گو بود که فیلسوفان مسلمان توانستند جهان‌نگری یونانی را اقتباس کنند و در گستره دین اسلامی آن را بازخوانی کرده و تفسیر تازه‌ای از آن ارائه کنند.

از نمونه‌های این گفت و گو می‌توان به شخصیت‌هایی چون فارابی، ابن سینا، غزالی، و سهروردی اشاره کرد که هر یک از راهی متفاوت به مبارزه یا چالش با یونان درگیر شدند. فارابی، بنیان‌گذار منطق در سنت فلسفه اسلامی، از یک سو استاد و شارح منطق ارسطو بود و از دیگر سو ایده‌ها و طرح‌های نو-افلاطونی و مفهوم مُثُل افلاطون را پذیرفته بود. این مسئله به او اجازه می‌داد که سنت فلسفی یونانی را جذب کرده و آن را اسلامی هم بکند. ابن سینا، یک التقاطی بسیار بزرگ، به شیوه‌ای کاملاً مؤثر، مثل فارابی، ایده‌ها و اندیشه‌های افلاطون، ارسطو، و نو-افلاطونیان، را در یک پارادایم یکپارچه و منسجم تنوین کرد. ابن انسجام، استحکام و ژرفای رویارویی و اشتغال ابن سینا با فلسفه یونان چنان بود که کار او نقطه عطفی در تاریخ فلسفه اسلامی به حساب می‌آید.

درباره ابن سینا و رویارویی‌اش با فلسفه و فیلسوفان یونانی و اندیشه عقلانی دیگر، بیشتر از این‌ها می‌توان گفت اما از هدف این نوشتار دور می‌افتیم. کافی است تنها به این اشاره کنیم که ابن سینا و یونانیان زبان، اهداف، علایق و دغدغه‌های مشترکی داشتند و به همین سبب هم در یک دنیای فکری مشترک مشغول به فعالیت بودند؛ گرچه میان آن‌ها تفاوت‌های عظیمی هم وجود داشت. توجه به این مسئله، در بحث گفت و گوی مسلمانان و مسیحیان درس بسیار آموزنده و پرمعنایی به ما می‌آموزد. بعد از ابن سینا، فیلسوف اسلامی‌ای که گفت و گویی جهانی میان سنت اندیشه‌ای اسلامی و سنت‌های دیگر همچون سنت زرتشتی، نو-افلاطونی، یونانی و فیثاغورثی، ترتیب داد کسی نبود جز شیخ شهاب‌الدین سهروردی. سهروردی برای اثبات اینکه بُعد یا جنبه درونی همه ادیان شناخته شده الهی، تقدیس و تجلی خداوند است، عناصر متنوعی از سنت‌های نامبرده در بالا را با هم درآمیخت: او منطق ارسطویی (که هیچ‌گاه از آن خرده‌ای نگرفته بود)، نظریه مُثُل افلاطونی، عناصری از اندیشه‌های فیثاغورثی، میراث هستی‌شناسانه ابن سینا (که آن را تعدیل و اصلاح کرده بود)، و عناصر فراوان دیگری را از سنت‌های دیگر اقتباس کرد. ترکیب یا در هم آمیختن عناصر فلسفی و عرفانی گسترده سهروردی در صورت‌بندی پارادایم فلسفی جدیدی که هم عمیقاً اسلامی است و سرشتی جهانی دارد، به بار نشست. آنچه که به او اجازه داد تا از مفاهیم فلسفی سنت‌های دیگر اقتباس کرده و آن‌ها را در هم ادغام کند، این بود که سهروردی با پیام این مکتب‌های فکری و سنت‌های دینی آشنایی کامل و ژرفی داشت.



کتاب



شپوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مجله علمی و پژوهشی

- ساریانی و کورانی: تکلیف حاکمیت دینی
- نازه‌های دین پژوهی در تشریفات دینی
- خوشامد به میهمانی که جایش خالی بود
- گفت و گو میان خانواده خداوند
- طارق رمضان؛ اسلامگرا یا اسلام شناس؟